

۲۰۳  
فلا خون

# تزه‌های آبان

کمیته‌ی جواد نظری فتح‌آبادی

## قره‌های آبان

کمیته‌ی جواد نظری فتح‌آبادی\*

\*جواد نظری فتح‌آبادی، اولین شهید، یا یکی از اولین شهدای قیام آبان ۹۸ در سیرجان است که در شامگاه ۲۴ آبان با شلیک گلوله به سرش کشته شد.

منکبوت

### تز اول: ماندن در خیابان

«هنگامی باید خیزشی را به سطح قیام برکشید که توان رویارویی با پیامدهای آن به صورت روزانه وجود داشته باشد. معنی چنین حرفی این است که باید در سپاه دشمن عدم توازن و پراکندگی بوجود آورد و یا اگر وجود دارد، به صورت تهاجم‌های سریع مورد بهره‌برداری‌اش قرار داد. این تهاجم‌ها باید در قالب پیروزی‌های کوچک اما روزانه جلوه‌گر شوند و روحیه‌ی حاصل از آن‌ها به صورت عینی تبلیغ و ترویج شود. به این معنی یک قیام برای گریز از شکست قطعی، باید استحکاماتی را که در جریان اعتراضات روزانه‌ی صنفی اقشار مختلف در فضای قبل از قیام، یا اندک فرصت‌های موجود در دموکراسی نیم‌بند برای کادرسازی و زایل کردن اعتبار و قدرت دشمن، به‌دست آورده است، برای حفظ خیابان به‌کار بندد. برتری نظامی دشمن را تنها می‌توان در قالب فرمولی مرکب از تعرض وسیع کوتاه‌مدت، به‌اضافه‌ی استمرار اعتراضی صنفی-سیاسی فوری پس از آن، همچون تنفسی کوتاه‌مدت برای برآمدن تعرض وسیع بعدی، به شکست کشانید.»

در جریان قیام آبان شوک‌های خارق‌العاده‌ای به حاکمیت تحمیل شد: از کشته شدن سرکوبگران به‌دست مردم خشمگین تا حمله به مراکز قدرت یا از کنترل خارج شدن ادارهی برخی شهرها برای چند ساعت یا یک روز. با این‌همه اما قابل پیش‌بینی بود که قوای سرکوب با قساوت بیشتری به صحنه باز خواهد گشت. قطعی اینترنت و ازدست رفتن

امکان تبلیغ و هماهنگی رسانه‌ای برای مبارزان، در کنار تسخیر خیابان توسط سرکوبگران در هنگام شب‌های چهارم و پنجم قیام، زمانی که مبارزان برای استراحت و احیا به خانه‌های خویش بازمی‌گشتند، فرصت استمرار قیام را گرفت. با برقراری مجدد اینترنت، حالا این اخبار مرگ و کشتار بود که به‌روزسانی می‌شد و تو گویی دستگیری و عزاداری، یگانه میراث باقی مانده برای مردم از یک هفته نبرد بود. نکته‌ی قابل توجه در قطعی اینترنت این بود که با وجود تصور بارها و بارهای امکان وقوع آن و حتی تجربه‌های اندک و کوتاهی در موسم‌های گذشته، درکی از عمق صدمه‌ی ناشی از آن وجود نداشت و هیچ ایده‌ای برای مقابله با آن یا به‌کار گرفتن جایگزین‌ها، پروریده نشده بود. هرچند کوشش شد در جریان ۱۶ آذر یا چهل‌م شهدای آبان، کلید خاموش‌شده‌ی قیام دوباره روشن شود، اما هیمنه‌ی سرکوب قدرتمندتر از آن بود که کنترل بازیافته را بار دیگر از دست دهد. مرگ قاسم سلیمانی و به فاصله‌ی یک هفته پس از آن فاجعه‌ی هوایی اوکراینی در حکم ضربه‌هایی به مازاد «نبرد طبقاتی» آبان بودند. این دو اتفاق تداوم مسیری که از دی ۹۶ گشوده شده بود را تحت تأثیر احیای هژمونی براندازانه‌ی طبقه‌ی متوسط قرار داد؛ برانداز به این معنی که عاری از وجه «نبرد طبقاتی» برای سرنگونی بود و نیز امیدی کاذب به امپریالیسم به اصطلاح بشردوستانه‌ی آمریکا را زنده کرد. این‌همه در حالی بود که تا پیش از مرگ سلیمانی، سه ماهی از جنبش بغداد می‌گذشت که در آن شاهد اشغال و عدم ترک خیابان‌ها و تسخیر محله‌ها توسط مردم بودیم. مرگ سلیمانی خیزش بغداد را هم تحت تأثیر دکترین امنیت آمریکا-عراق-ایران قرار داد. اما نکته‌ای مغفول‌مانده در هر دو قیام می‌تواند درسی برای اقدامات بعدی باشد: استراتژی تهاجم سریع به حاکمیت (جنگ موضعی) یا باید پیشروی را تا حد سرنگونی ادامه دهد یا یک جنگ داخلی بیافریند. جنگ داخلی به معنای حفظ بخشی از پیشروی‌های جنگ موضعی، حال یا به صورت حفظ موقعیت‌های مکانی یا واداشتن حاکمیت به عقب‌نشینی‌هایی برگشت‌ناپذیر در عرصه‌ی سیاست‌گذاری. شعار «جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی مبدل کنیم» که در هنگامه‌ی انقلاب ۱۹۱۷ روسیه از سوی بلشویک‌ها طرح شد و در سال‌های جنگ با عراق از سوی بخش‌های مترقی چپ علیه جمهوری اسلامی مورد تأکید قرار گرفت، یک استراتژی مهم برای مواجهه با وضعیت‌هایی چون تحریم، جنگ یا هر شکلی از نام‌گذاری حاکمیتی تحت عنوان «دکترین امنیت ملی» است. همواره در هنگامه‌ی تصمیم‌گیری برای یک رویارویی تمام‌عیار با حاکمیت (آن هم در شرایطی که ضعیف است و مردم در اوج شورشگری هستند)، خطر بدل شدن این رویارویی به یک جنگ داخلی، همچون شر اعظمی که به اعتبارش باید به ستم حاکمیت تن سپرد، در نظر مبارزان و مخالفان وضع موجود ظاهر می‌شود. جنگ داخلی همچون نتیجه‌ی منطقی مبادرت به «جنگ موضعی»، استراتژی ایستادن در برابر این وسوسه‌ی بورژوازی حاکمیت ملی است.

نظر به تداوم برتری حاکمیت از حیث توان سرکوب در قیاس با قدرت مقاومت مردمی، پس از فرونشست یک تهاجم

سریع، توده‌های مردم باید به سنگ‌های صنفی (تشکل‌های صنفی) و هسته‌های مبارزاتی خود برگشته و تدارک اعتصاب و اعتراض بی‌وقفه را در دستور کار قرار دهند. این اتفاق در سال ۱۳۵۷ در جریان تظاهرات ۱۷ شهریور رخ داد. پس از یک تهاجم سریع به حاکمیت در ۱۳ شهریور و افزایش ایمان مردم به قدرت جمعی‌شان، این حرکت در ۱۷ شهریور تکرار شد. با کشتاری که از سوی حاکمیت صورت گرفت، فضای اعتراضی در قالب اعتراضات صنفی از شرکت نفت تا کارکنان وزارت‌خانه‌ها را طی ماه‌های بعد در بر گرفت و هسته‌های مبارزاتی نسبت به سیاسی کردن این اعتراضات کوشا بودند؛ این روند تا سرنگونی کامل رژیم در جریان تهاجم‌های سریع بهمن ۱۳۵۷ ادامه پیدا کرد.

### تزدوم: از خودجوشی به سازمان‌یابی

«آغاز هر خیزش و قیام و حتی انقلابی، خودجوش است؛ اما خودجوشی، یک‌جا، دو‌جا، سه‌جا و برای یک‌بار، دوبار یا سه‌بار رخ می‌دهد، وقتی که خیزش در مدتی کم تکثیر می‌شود، یعنی باید از آگاهی پراتیک سراغ گرفت: کسانی در مکان‌هایی مختلف درصدد تکرار اعتراضی واحدند؛ پس اعتراضات را سازماندهی می‌کنند و برنامه‌ریزی و تصادف بهم می‌آمیزد. برای تداوم یک انقلاب، بحث همواره بر سر درجه‌ی آگاهانه شدن سازماندهی تا سطح یک انضباط تشکیلاتی ضدسیستم است.»

قیام آبان برخلاف ظاهری که تحت‌لوای خودجوشی و بی‌سازمانی دفن شده است، هستی‌ای سازمان‌مند و خلاق، هرچند بی‌دوام داشت. ادامه‌ی حرکت از ۲۷ آبان تا اول آذر در قالب حمله به مراکز سپاه و نیروی انتظامی، کشته شدن نیروهای سرکوب‌گر توسط مردم، و از کنترل حکومت خارج شدن اداره‌ی برخی شهرها نظیر شهریار، بخش‌هایی از شیراز و اهواز برای مدت یک یا دو روز، نشانه‌هایی هرچند کم اما قوی بود از آگاهی انتقادی در باب سازماندهی. این لحظات فراروی از منطق استمرار وضع موجود و کشف شدن قدرت اداره‌ی جمعی در هنگامه‌ی تسخیر و کنترل شهر یا محله و منطقه توسط مردم، بی‌تردید دربردارنده‌ی مازادی سیاسی است که عبارت است از: «امکان عینی تحقق آلترناتیو».

پرسش از امکان ماندگاری این لحظات به عنوان نوعی از کنترل و اداره، مادامی که ارزش و اهمیت این تحقق را انکار کند، نه پرسش، که مفروض آگاهی اندوهگینی است که پیشاپیش «تخیل انقلابی» را به حیطه‌ی «توهم» رانده است. قیام آبان لحظه‌ای بود که این پرسش طرح شده در دی ۹۶ که «آلترناتیو چیست؟» را به پرسش «آلترناتیو را چگونه باید ساخت؟» ارتقاء داد.

به این معنا آبان تجلی پُرشدت ایده‌ی پیش‌گذارده‌شده در دی ۹۶ بود: بدون دولت بهتر می‌شود زندگی کرد، چرا که

دولت خود عامل بحران است. مردم این مهم را در جریان همکاری به هنگام سیل و زلزله هم تجربه کردند. آبان این تجربه‌ی زیسته‌ی تصادفی را سیاسی کرد. با این‌همه طرح شدن این پرسش که «آلترناتیو را چگونه باید ساخت؟» خود از این امر ناشی می‌شد که سازمان‌مندی ضعیف قیام، بحرانی است که شکننده بودن رژیم در برابر بحران‌ها را خنثی می‌کند و آن را همچون ماشین سرکوبگر قدرتمندی بازمی‌نماید.

هنگامی که اخبار مربوط به حمله به مراکز نظامی، سنگربندی‌های خیابانی و انواع تهاجم‌های مردمی به سرکوبگران را در شیراز و اصفهان و اهواز و شهریار و بهبهان مرور می‌کنیم، روشن است که مردمان حاضر در این حرکت بنا به روحیه‌ی جمعی ناشی از پایگاه طبقاتی‌شان، تجربه‌ی درگیری‌های کوچک با مأموران، و احتمالاً باخبری برخی از جزئیات تجمعات دیگر شهرها، مبادرت به اقدامات برنامه‌ریزی شده‌ای برای حضور در نبردی خیابانی کرده‌اند؛ اما این برنامه‌ریزی‌ها چیزی بیش از تاکتیک‌های در لحظه برای جنگ تن به تن نیست و به وضوح جای خالی یک استراتژی به منظور پیشروی مستمر، حفظ موقعیت، عقب‌نشینی موقت برای بازسازی و تهاجم مجدد، و دست‌آخ‌ر تبلیغ‌گری، احساس می‌شود. اینجاست که باید از ضرورت شکل‌گیری سازمان و هسته‌های سیاسی برای شکل دادن به خودانگیختگی‌های توده‌ای در لحظه‌ی تجلی خشم و کینه دفاع کرد؛ سازمان و هسته‌هایی که صرفاً در فردای شکست برای جنگ بر سر میراث زورآزمایی نمی‌کنند و نقش خط‌دهنده‌ای در هنگام نبرد را دارند. اثرگذاری آن‌ها منوط است به نیروگیری از توده‌ی خلاق‌ی که از پس همین خیزش‌ها و قیام‌ها، ضرورت داشتن یک استراتژی انقلابی برای پیشروی مستمر و تهاجمی را احساس کرده و مسئله‌ی آلترناتیو در جریان چگونگی حراست از پیشروی در میدان نبرد برایش ملموس می‌شود.

### ت‌ سوم: گم شدن آبان

«پس از هر رخدادی، مسئله بر سر بازنمایی آن است؛ چرا که یک بازنمایی انقلابی، عامل تحریک سوژه‌ها برای استمرار رخداد است. بازنمایی، وضعیت‌مند کردن حقیقت برآمده از رخداد است. اگر بازنمایی هژمون، ضدانقلابی باشد، رخداد تا آن‌جایی مصرف می‌شود که گفتمان‌رهایی‌بخش هر چقدر هم در مقام اپوزیسیونی قوی برای آن بازنمایی حاضر باشد، نمی‌تواند از آن مازادی مبارزاتی بیرون بکشد که یا به آن اعلام وفاداری شود و یا درس‌هایی برای امروز در بر داشته باشد.»

در حالی که در هنگامه‌ی برپایی قیام آبان، تصاویر مخابره شده (چه از سرکوب‌ها و چه پیشروی‌های مردم) در مجموع خبر از «قدرت مردم» و «ضعف حاکمیت» می‌داد، این وضعیت با به میان آمدن عدد ۱۵۰۰ کشته و تمرکز

رسانه‌ها بر تعداد کشته‌شدگان، مسیری معکوس را پیمود؛ اکنون این حاکمیت بود که بار دیگر به سبب جلادی‌اش و سرکوب قیام، «قدرتمند» به نظر می‌رسید و مردم در هیأت تعداد کشته‌شده‌ها، هرچه بیشتر «مظلوم» و «له‌شده». رفته‌رفته گفتمان «انقلاب علیه وضع موجود» جای خود را به «دادخواهی» داد و «آبان» نامی شد برای یک فاجعه‌ی ملی با بیش از ۱۵۰۰ کشته. این روند با فاجعه‌ی هواپیمای اوکراینی به اوج خود رسید و این بار انتزاع طبقه‌ی متوسط که تحت تأثیر خیزش دی‌ماه ۹۶ سازوبرگ‌های ایدئولوژیک‌اش از کار افتاده بود، بار دیگر به صحنه برگشت و بازنمایی مقاومت مردم در برابر حکومت به کلی جای خود را به «بی‌گناهان در خون خفته» داد. تأثیر هژمونی این بازنمایی به قدری است که حتی به میانجی رخداد مهمی چون «قیام تیر» (قیام تشنگان) علی‌رغم جلوه‌های برجسته‌ی مقاومت مردمی و درخشش مؤلفه‌ی «حق تعیین سرنوشت» در مبارزه‌ی خلق عرب در اهواز، آبان بخت احیای مبارزاتی نمی‌یابد و گفتمان دادخواهی با برگزاری «دادگاه مردمی آبان» قدرتمندتر از قبل میخشد را بر تابوت آبان می‌کوبد.

شکل‌گیری نهادی چون «مادران آبان» و یا جمع‌های دوستی حاصل از زندان و خیابان، متأسفانه محملی برای پراتیک‌های جمعی تداوم‌بخش منطق آبان نمی‌شود و سایه‌گستری شوم کرونا هم امکان‌های اعتراضی صنفی مختلف را برای مدت دست‌کم یک سال از بین می‌برد.

ما در زمانه‌ای هستیم که اغلب نبرد گفتمانی برای کسب هژمونی بر سر معنای مازاد یک رخداد با شکست رویکرد انقلابی همراه است، و این چیزی نیست جز بحران انقلاب یا شکست ایده‌ی امکان‌روش دیگری برای سازمان‌دهی جامعه. امروز آبان به لحاظ بازنمایی در وضعیتی واقع شده است که سوژه‌ی رهایی نمی‌تواند در مواجهه با آن به چیزی اعلام وفاداری کند که منطق سلسله‌فعالیت‌هایی معطوف به تغییر بنیان‌های وضع موجود باشد. هر چه هست انباشت عزاداری و نفرین به برپا دارنده‌اش است که اگر خط منطقی آن را تا به آخر بکشیم حتی باید به آن معتزینی که اولین لاستیک‌ها را آتش زدند و به روی مأموران سنگ پرتاب کردند هم متعرض شویم! شاید به اعتبار برگزاری «دادگاه مردمی آبان»، که محل تجمیع و ثبت رسمی انواع سوگواری‌ها، دردمندی‌های پایدار مجروحین، افشاگری‌ها از میزان قساوت دشمن و اعلام برائت از خشونت مردمی به میانجی سناریوسازی‌های پلشت ارسال مأموران برای تخریب و برهم زدن ماهیت «مدنی» اعتراضات بود، وقت آن است که با صدایی رسا اعلام کنیم «آبان گم شده است». حکم «گم شدن آبان» نافی بازخوانی آن نیست تا از پس آشکارگی پرسش‌ها و شکست‌ها، زنجیر از پای اکنون بگسلیم. مسأله بر سر این است که زنده کردن خاطره‌ی کشته‌شدگان آن قیام دیگر نمی‌تواند در حکم بازیابی روح قیام و شکوه بخشیدن به مبارزات جدید باشد، بلکه احیای شیخ قیام است در هیأت سوژه‌ای کمیک: مظلومانی بی‌آزار که به اشتباه هدف گلوله‌ای ظالمانه واقع شدند!

این بازفمایی‌های حقوق بشری را باید حلقه‌ی وصل راست و چپ گسسته از ایده‌ی انقلاب قلمداد کرد. یک صورتبندی سیاست‌زدوده که می‌کوشد حاکمیتی فاقد مشروعیت را برای چندمین بار افشا کند، بی‌آنکه چشم‌اندازی از تغییر و ساختن آلترناتیو پیش چشم مردم بگذارد. در این صورتبندی‌ها هرگز صحبت از این نیست که مردم باید حکومت را پایین بیاورند، بلکه حکومت باید از شرم بابت جنایاتش خود از رو برود و دست از قدرت بشوید.

### تز چهارم: بازگشت به دی

«گاهی برای بازخوانی یک رخداد اشباع‌شده از کلیشه‌های ضدانقلابی یا انقلابی اما بی‌تناسب با شرایط مشخص اکنون، اصرار بر کشف وجوه جدیدی از آن بی‌فایده است و باید با دست گذاشتن بر نزدیک‌ترین وضعیت به حقیقت گم‌شده، امر اشباع‌شده را دیگر بار احضار کرد. حقیقت وضعیت‌های متفاوتی به خود می‌گیرد که می‌تواند موقتا زیر نبرد بازفمایی دفن شود، اما همیشه وضعیت‌های نامکشوف و بکر برای بازیابی خلأ در یک ظرف آکنده مهیاست.»

ما در نسبت با آبان ۹۸ در یک‌جور وضعیت «خیانت» واقع شدیم؛ تو گویی که می‌خواستیم آبان اتفاق نیفتد تا این‌همه مصیبت و عزا دامن ما را نگیرد؛ تلاش شد اعتراض مردم مسالمت‌آمیز جلوه داده شود تا تصویر یک رژیم قصاب در برابر مردم بی‌گناه، بار دیگر یگانه میراث بجامانده از نبرد قهرآمیز مردم با حاکمیت در اذهان عمومی باشد. هیچ گزارشی از تاکتیک‌های حمله‌ی مردم به مراکز قدرت، محاصره‌ی مأموران و تهاجم به آنان منتشر نشد. این‌همه معنایی جز «خیانت به آبان» نمی‌تواند داشته باشد. به این‌معنا همچنان که توضیح دادیم، حقیقت انقلابی آبان در هجوم خیانت‌بار به آن تا اطلاع ثانوی گم شده است. برای بازیابی این حقیقت باید به دنبال وضعیتی دیگر گشت؛ وضعیتی که هنوز اشباع نشده و پُر از خلأ است. این وضعیت باید نسبتی با حقیقت گم‌شده‌ی آبان داشته باشد تا بتوان به واسطه‌اش آبان را پیدا کرد. منطق این وضعیت‌یابی، نشانه‌های طبقاتی به‌جامانده از خرابه‌های آبان است که ما را به نزدیک‌ترین حقیقت بی‌نام یا نام‌گذاری‌شده‌ی معاصر آبان رهنمون می‌شود. این وضعیت «دی ۹۶» است. بازیابی دی در شرایط خیانت به آبان از این نظر مهم است که بازخوانی امروز آن ما را به این نتیجه رهنمون می‌شود که دی در هیأت یک پروسه‌ی اعتراضی با عقبه و مازاد جلوه‌گر شد. در واقع «دی ۹۶» نامی است برای پروسه‌ی اعتراضی‌ای که از ابتدای ۹۶ با به‌بهم پیوستن اعتراضات صنفی-سیاسی دانشجویان، کارگران، معلمان و باننشستگان آغاز شد، در لحظه‌ی دی با برون‌ریزی گسترده‌ی خیابانی‌ای اوج گرفت که با شعار «اصلاح‌طلب، اصولگرا، دیگه همومه ماجرا» یک فضای سیاسی جدید را گشود و در نهایت با اعتراضات کارگری هپکو و آذرآب و هفت‌تپه و فولاد تداوم خود را به شکلی بارز در هیأت شعار «نان، کار، آزادی، اداره‌ی شورایی» و «نه شاه می‌خوایم، نه ملا، فقط تشکیل



شورا» متجلی ساخت. در این میان خیزش معیشتی مرداد ۹۷ دلیل دیگری بود بر برقراری انرژی متعادل‌شده از دی‌ماه. از سوی دیگر بدنه‌ی متشکل معلمان در قالب اعتصابات سراسری خود و ایستادن بر «حق آموزش رایگان» در کنار مطالبه‌گری صنفی خویش و همبستگی با کارگران، قدرت‌نمایی سازمان‌مندی را نشان دادند که خبر از چگونگی تکثیر انرژی دی‌ماه می‌داد.

به این ترتیب با وجود آنکه شدت تجلی حقیقت آزادی و برابری در لحظه‌ی آبان از دی بیشتر بود، اما دی بسیار بیشتر از آبان حامل یک پیوستار مبارزاتی بود. دی به اعتبار همین پیوستار هنوز از دست‌اندازی بازنمایی اپوزیسیون راست در امان مانده است. نه برای کشتگانش عاشورا و دادگاه نمادین برگزار شد و نه فضای سیاسی گشوده‌شده به واسطه‌اش مقهور تحریفاتی چون «ضدیت با خشونت» و «سلطنت‌طلبی» شد.

گرایش‌های سیاست‌زدوده، به شمول نیروهای مجتمع در بلوک راست اپوزیسیون تا کاسبان صنعت حقوق بشر، با سازماندهی تصویر تحریف‌شده اما در ضمن استیلا یافته‌ای از آبان علیه «دی» و به این معنا علیه خود «آبان»، آبان را به تمامی از انرژی مبارزاتی خودش تهی کردند و به این ترتیب، برخلاف آنچه که مدعی آن هستند یعنی «دادخواهی» و «براندازی»، در خدمت حکومت مستقری قرار گرفتند که هنوز با شبجی از آبان درگیر است و نسبت به تکرار آن هشدار می‌دهد. این «شیخ» اما برخلاف روایت غالب نزد ضدانقلاب نه اجساد کشته‌شدگان و خیل زندانی و زخمی بلکه سازماندهی‌های ناپایدار اما مؤثر، تعرض‌های متقابل و تسخیر فضا و مکان‌هایی بود که هرچند به سرعت از دست رفتند اما تنها چیزی بودند که در تداوم منطقی خودشان موجبات سرنگونی انقلابی حکومت را فراهم می‌کردند. در حالی که حکومت کابوس «شیخ» آبان را می‌دید، نیروهای ضدانقلاب به این «شیخ» خیانت و آن را با کابوسی برای مردم جایگزین کردند.

اکنون نظر به اینکه آبان ظهور پُر شدت ایده‌ی رهایی‌بنیان‌گذاری شده در دی بود اما نتوانست در قالب یک پیوستار تدام یابد، باید گفت که مازاد آبان را باید در پیش از آن، یعنی در دی بجوئیم. آبان را باید مبنایی قرارداد که از آن به دی رجعت کنیم تا سه‌گانه‌ی خیابان-سازماندهی-آلترناتیو را به عنوان راهنمای عمل نبرد در دوران کنونی همواره در چنگ داشته باشیم.

امروز می‌توانیم دی را با راه‌حل نبرد خیابانی، سازماندهی صنفی-سیاسی نیروها و آلترناتیو اداره‌ی شورایی بازیابی کنیم و از خلال این محتوا، بار دیگر آبان گم‌شده را پیدا کنیم.

منانېغ  
Manjanigh

